

جایگاه قاعده الواحد در آراء محقق اصفهانی

The Principle of The "One" (*Al-Wahid*): It's Place in Isfahan's View

Maryam Ardeshir Larijani*
Roohollah Forooghi**

مریم اردشیر لاریجانی*
روح الله فروغی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۰

Abstract

The principle of "One" (*Al-Wahid*) is one of the most famous philosophical principles admitted by philosophers, but theologians such as Ghazali and Fakhr Razi did not accept this principle and tried to refute it. The most important proof is provided by Avicenna, and efforts have been made after him to strengthen these proofs and respond to the criticism of it. Mohammad Husayn Gharawi Isfahaani (the theologian and philosopher of 20th century), who has accepted *Al-Wahid's* principle, has argued and propounded some arguments that by using the "Necessity by something else", "essential possibility" and "existential possibility" gives clear explanations of it. By referring to necessity and possibility he concluded that multiplicity of these things result in the multiplicity of the essence of cause and effect and their respective aspects, and in contradiction with unity. The purpose of this essay is to provide a clear explanation of his arguments.

Keywords: Principle of "One" (*Al-Wahid*), Cause, Effect, Necessity by something else, Essential Possibility, Existential Possibility.

چکیده

قاعده «الواحد» از قواعد معروف فلسفی است که مورد پذیرش فیلسوفان قرار گرفته است اما متکلمان همچون غزالی و فخر رازی این قاعده را نپذیرفته و در رد آن کوشیده‌اند. مهم‌ترین ادله بر اثبات قاعده از سوی بوعلی ارائه گردیده و پس از او نیز تلاش‌هایی در تقویت این ادله و پاسخ به اشکالات بر آن، صورت یافته است. محقق اصفهانی که قاعده الواحد را پذیرفته نیز برای اثبات آن استدلال‌هایی را سامان داده و با بهره‌گیری از وجوب بالغیر، امکان ماهوی و امکان وجودی (فقری)، به اثبات قاعده پرداخته یا تقریرهای روشنی از آن به دست داده است. در این دسته براهین، با استفاده از اموری همچون وجوب و امکان، وجود هر گونه تعدد در ناحیه این امور را سبب تعدد در وجود علت و معلول یا حیثیت‌ها و اعتبارات مربوطه دانسته و آن را ناسازگار با وحدت شمرده است. تلاش این نوشتار ارائه تقریر روشنی از ادله اوست.

واژگان کلیدی: قاعده الواحد، علت، معلول، وجوب بالغیر، امکان ماهوی، امکان وجودی.

*. Assistant Professor, Department of Ethics, Qom University, Qom, Iran (Corresponding Author);
m.larijani@qom.ac.ir

** Ph.D. student of Islamic Philosophy and Theology, Qom University, Qom, Iran; rooh.forooghi@gmail.com

*. استادیار گروه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول);
m.larijani@qom.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران;
rooh.forooghi@gmail.com

مقدمه

برای قاعده الواحد تعابیر مختلفی به کار رفته که همگی بر ارتباط میان علت واحد و معلول واحد تأکید نموده‌اند. گاه تعبیری مانند «الواحد بما هو واحد لایصدر عنه من تلک الحیثیه الاً واحد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/ ۲۰۲) و گاه «الواحد لایصدر عنه من جهةً واحدةً الاً الواحد» (شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۲۸) یا «لایصدر عنه باعتبار واحد الاً شیء واحد» (طوسی، ۱۳۸۳: ۲۳۰) به کار رفته است. مفاد این قاعده از این قرار است که از موجودی که از هر جهت واحد است تنها یک معلول صادر می‌شود، به این ترتیب موجود واحد نمی‌تواند علت برای موجودات کثیر شود، بلکه علت معلول‌های کثیر، حتماً خود نیز دارای کثرت است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/ ۲۰۹). بر این اساس، باید موجود واحد از موجود واحد صادر شده و موجود کثیر از کثیر صادر شود. این قاعده مسلماً شامل خداوند می‌شود؛ زیرا خداوند از هر جهت واحد است، اما درباره شمول آن نسبت به سایر موجودات، اختلاف نظر وجود دارد. مقصود از صدور در این قاعده، علت فاعلی است؛ زیرا معلول منتسب به علت فاعلی است و البته گاهی به علت فاعلی تصریح نیز شده است (شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۹۵) گرچه نسبت به شمول آن به غیر علت فاعلی نیز محل اختلاف نظر بوده و در غیر آن نیز ادعا شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۲۹). همچنین اتفاق بر این است که این قاعده در واحد شخصی جاری است، لکن جریان آن در واحد غیرشخصی، محل اشکال است. محقق اصفهانی جریان قاعده در واحد غیرشخصی را مردود دانسته و در استدلال‌های قائلین به جریان^۱ خدشه وارد می‌کند (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۲/ ۲۱۲ و ۲۶۸).

توجه به این نکته ضروری است که برای اثبات قاعده الواحد براهین گوناگونی اقامه شده و

تقریرهای مختلفی نیز از آن صورت گرفته است لکن این نوشتار در ارائه دو نکته گام جدیدی برداشته است: نخست اینکه تا کنون گزارشی مستقل از تلاش محقق اصفهانی در اثبات این قاعده ارائه نشده است و این نوشتار درصدد پرداختن به این امر است. دوم اینکه غالباً محور ادله مورد بحث در این قاعده براهینی است که شیخ‌الرئیس در چند کتاب خویش اقامه نموده و پاسخ انتقاداتی که بر او گرفته‌اند، لکن در این راستا از اموری همچون وجوب و امکان بهره نگرفته‌اند در حالی که بر اساس رأی محقق اصفهانی می‌توان برای اثبات این قاعده از امور مذکور نیز سود برد. نوشتار حاضر با تأکید بر این دو امر سامان یافته است.

مفهوم شناسی «واحد»

برای فهم درست قاعده الواحد باید مقصود از «واحد» در این قاعده روشن شود تا پس از آن مدعای عدم صدور کثیر از واحد به‌درستی تصور گردد؛ چراکه خلط میان انواع و اقسام وحدت و استناد به قاعده الواحد در غیر مورد آن (خراسانی، ۱۴۱۷: ۱۴۱ و ۲۰۱) سبب بروز اشکالاتی بر قاعده گردیده است. محقق اصفهانی بر این عقیده است که قاعده الواحد اختصاص به موردی دارد که موجود واحد، دارای وحدت شخصی (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۲/ ۲۶۷) یا وحدت بالحقیقه باشد (همان: ۱/ ۳۴)؛ چرا که در این صورت چنین موجودی علت صدور موجود واحد خواهد بود لکن در مواردی که واحد دارای وحدت بالعنوان یا بالنوع باشد، چنین قاعده‌ای جریان نخواهد داشت و تمسک به آن نادرست است (همان: ۲/ ۲۶۷).

فیلسوفان بیان داشته‌اند که واحد در مقابل کثیر است و مقصود از آن موجودی است که قابل انقسام نیست و در مقابل آن، کثیر موجودی است

عددی‌اند؛ یعنی به‌ازاء هر یک از آنها عددی گذاشته می‌شود، اما این دو می‌توانند به‌واسطه انسان بودن که یک امر واحد در هر دوی آنهاست، یکی باشند و روشن است که این وحدت حقیقی نیست، اگرچه به‌واسطه یک وحدت حقیقی شکل می‌گیرد. در فلسفه و به‌مقتضای واسطه‌ای که سبب عروض وحدت غیرحقیقی می‌گردد اصطلاحات متعددی وضع شده است؛ هرگاه این واسطه، نوع باشد، آن را واحد بالنوع یا تماثل و هرگاه این واسطه جنس باشد، آن را واحد بالجنس یا تجانس می‌نامند (همان: ۱۸۲).

به این ترتیب در اصطلاح فلسفی، دو نوع واحد وجود دارد که تفکیک میان آن ضروری است: واحد نوعی یا جنسی و واحد بالنوع یا بالجنس. واحد نوعی و جنسی از اقسام واحد حقیقی هستند، در حالی که واحد بالنوع یا بالجنس از اقسام واحد غیرحقیقی هستند. واحد جنسی یا نوعی دارای وحدتی ضعیف یا ابهامی هستند، زیرا در آنها مفهوم یا معنا دارای وصف وحدت شده است؛ معنایی که دارای کلیت و امکان انطباق بر کثیرین است و چنین وحدتی با وحدت خارجی که ذهنی نبوده بلکه واقعی است تفاوت دارد. اما در هر صورت و علی‌رغم اینکه جایگاه این مفاهیم در ذهن است، دارای وحدتی حقیقی اما ضعیف می‌باشند. در صورتی که واحد بالنوع یا بالجنس از داشتن چنین وحدت ضعیفی نیز بی‌بهره است. ملاصدرا خلط میان این دو واحد را گوشزد کرده است (ملاصدرا، بی‌تا: ۸۷). به دیگر سخن، واحد نوعی یا جنسی در حقیقت واحدند، اما واحد بالنوع یا بالجنس واحد انگاشته شده یا واحد اعتباریند.

اما واحد شخصی از اقسام واحد حقیقی است با این تفاوت که وحدت در آن از سنخ وحدت مفهوم کلی نیست بلکه وحدت آن، وحدت

که انقسام در آن راه دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۰). واحد به حقیقی و غیرحقیقی تقسیم می‌شود. واحد حقیقی بدون واسطه به وحدت متصف می‌گردد و واحد غیرحقیقی، نیازمند واسطه‌ای برای اتصاف به وحدت می‌باشد. وحدت حقیقی به وحدت حقّه و غیرحقّه تقسیم می‌شود. وحدت حقّه آن است که ذات واحد، عین وحدت است و وحدت غیرحقّه آن است که ذات، متصف به وحدت می‌شود اما عین وحدت نیست. واحدی که دارای وحدت غیرحقّه است خود بر دو قسم است: واحد بالخصوص که دارای وحدت عددی است و واحد بالعموم که دارای وحدت عددی نمی‌باشد. واحد بالعموم نیز خود دارای اقسامی است که یک قسم آن واحد مفهومی است. واحد مفهومی عبارت است از مفهومی کلی که قابلیت انطباق بر کثیرین را دارد و جایگاه آن در ذهن است و از همین‌رو دارای وحدتی ضعیف و مبهم است. این مفهوم کلی می‌تواند نوع یا جنس باشد. نوع، همان کلی مشترک میان افراد همسان است و جنس، کلی مشترک میان افراد ناهمسان است. این قسم از واحد را واحد نوعی یا واحد جنسی می‌نامند. واحد نوعی مانند انسان که نوعی از حیوان است و واحد جنسی مانند حیوان که جنس برای انواع حیوانات می‌باشد (همان: ۱۸۳). پس مقصود از واحد نوعی یا جنسی یعنی مفهومی که دارای وحدت عددی نبوده و بلکه وحدت مفهومی دارد؛ یعنی مفهومی که علی‌رغم مصادیق متعدد برای آن در خارج، یگانه است و دومی برای این مفهوم وجود ندارد.

اما واحد غیرحقیقی آن است که برای اتصاف به وحدت، نیازمند به غیر می‌باشد؛ مثلاً زید و عمرو به‌واسطه انسان بودن واحدند و انسان و اسب به‌واسطه حیوان بودن واحدند. زید و عمرو از این جهت که دو موجود مستقل هستند، کثیر

موجود خارجی است و هیچ‌گونه کثرتی در آن راه ندارد (همو، ۱۹۸۱: ۸ / ۶۱)؛ مثلاً موجودی که دارای انقسام در مقدار است یعنی می‌توان آن را به قسمت‌های متعدد تقسیم کرد یا مرکب از جنس و فصل است یا دارای قوه و فعل است یا حتی به وجود و ماهیت یا وجود و عدم تحلیل می‌شود. در همه این موارد این موجود دارای وحدت حقیقی نبوده بلکه نوعی کثرت در آن راه یافته است. حتی کثرت عقلی که همان تحلیل شی به ماهیت و وجود است نیز به وحدت شیء آسیب خواهد زد. پس واحدی که هیچ یک از کثرت‌های فوق در آن راه نداشته باشد، واحد حقیقی است (همو، ۱۳۶۰: ۶۲).

با توجه به این تقسیمات و تفاوت میان واحد شخصی یا حقیقی و واحد بالنوع یا اعتباری باید گفت: اگر علتی واحد حقیقی باشد، تنها یک معلول از او صادر خواهد شد، اما اگر واحد بالنوع باشد، صدور معلول‌های متعدد از او امکان‌پذیر می‌باشد و مشمول قاعده الواحد نیست، زیرا کثرت معلول‌ها مستند به کثرت علت‌هاست.

استدلال ابن‌سینا بر قاعده الواحد

قاعده الواحد و استدلال بر آن سابقه دیرینه در میان فیلسوفان مسلمان دارد. این استدلال‌ها مورد اشکالات و در مقابل، پاسخ‌های فراوانی قرار گرفته‌اند که در ذیل ابتدا به استدلال ابن‌سینا بر قاعده اشاره خواهیم کرد:

استدلال اول

استدلال اول شیخ‌الرئیس بر قاعده الواحد بر اساس کمک از مفهوم^۲ می‌باشد؛ چنانکه می‌گوید: «مفهوم اینکه علتی چنان باشد که از وی بر سبیل وجوب «الف» پدید آید، با مفهوم اینکه علتی چنان باشد که از وی بر سبیل وجوب «ب» صادر گردد با هم متفاوتند. پس هرگاه از یک علت دو چیز واجب

شود، قطعاً از جهت دو حیثیت جداگانه است که در مفهوم و حقیقت با هم اختلاف دارند. پس آن دو جهت یا چنین است که هر دو از مقومات علتند یا هر دو از لوازم آنند. یا یکی لازم و دیگری از مقومات علت می‌باشد. پس اگر هر دو جهت از لوازم علت باشد، خواستن علت از نو آغاز می‌گردد و سخن در این دو لازم، دوباره تکرار می‌شود (به این طریق که هر لازمی معلول ملزوم خود است، پس دو لازم به دو جهت مختلف از علت صادر شده‌اند. باز سخن را درباره دو جهت از سر گرفته یا به تسلسل و دور منتهی می‌شود که محال است یا خصم قبول می‌کند که دو جهت، از مقومات علتند نه لازم آن و نتیجه این فرض، ترکیب علت است). پس به دو جهت می‌رسد که از مقومات علتند و مختلف در حقیقت. و این دو جهت، یا مقوم ماهیت علتند یا مقوم وجودی او می‌باشند یا یکی مقوم ماهیت و دیگری مقوم وجود است. پس هر چیزی که از او دو چیز لازم آید و یکی به واسطه دیگری نباشد، پس حقیقت آن علت قسمت‌پذیر است» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۰۱).

در این استدلال با توجه به اینکه مفهوم مصدر بودن برای معلول اول با مفهوم مصدر بودن برای معلول دوم مغایرت دارد، زیرا تباین میان مفاهیم تباینی ذاتی است، بنابراین این دو مفهوم نشان از تباین میان منشاء اخذ این مفاهیم دارند و معنای تباین میان منشاء اخذ این مفاهیم، ترکیب در ذات علت آنها می‌باشد. پس با توجه به تباین میان دو مفهوم می‌توان به نوعی ترکیب در منشاء آن نیز پی برد. پس از علت واحد، تنها یک معلول صادر خواهد شد.

استدلال دوم

استدلال دیگری را بهمنیار با توجه به کلام شیخ‌الرئیس سامان داده است که چنین است:

شرط یا غایت برای آن باشد، حال اگر از این علت بسیط دو یا چند معلول صادر شود، بی‌تردید معنای مصدریت برای معلول اول با معنای مصدریت برای معلول دوم مغایرت دارد. پس ذات علت بسیط از دو معنای مختلف قوام یافته است و این خلاف فرض است (همان: ۲/ ۲۰۴). وی سپس از خواننده می‌خواهد که به دنبال مطالب مفصلی که در نقض این استدلال آورده شده نرود و به این مقدار بسنده نماید. ملاصدرا در جلد هفتم *سفار* و در بحث از صدور عالم از حق تعالی استدلال‌های سه‌گانه شیخ‌الرئیس را نقل کرده و به اشکالات بر آن به تفصیل پاسخ داده است (همان: ۷/ ۲۰۴-۲۳۲).

دلیل دیگری نیز از راه سنخیت میان علت و معلول اقامه شده که اگر از علت بسیط واحد، چندین معلول صادر گردد و این معلول‌های متکثر به هیچ جهت واحدی بازنگردند معنایش وجود جهات متعدد در ذات علت است که هر جهتی سبب صدور معلول خاصی شده است و وجود جهات متعدد با واحد بودن علت ناسازگار است. به این دلیل از علت واحد، تنها واحد صادر می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۱۵). بر این استدلال‌ها ایراداتی وارد شده (رازی، ۱۴۱۱: ۱/ ۴۶۰؛ غزالی، ۱۳۸۲: ۱۲۹) و پاسخ‌هایی نیز در دفاع از آن بیان شده است.

استدلال محقق اصفهانی بر قاعده الواحد

محقق اصفهانی همچون غالب حکیمان اصل قاعده الواحد را پذیرفته و در اثبات آن کوشیده است،^۵ منتها به نظر می‌رسد که ایشان اولاً، اثبات این قاعده را در سه ساحت «وجوب بالغير»، «امکان وجودی» و «امکان ماهوی» قابل اثبات دانسته و بر اساس این سه ساحت، سه استدلال سامان داده است؛ البته ممکن است میان این ساحت‌ها ربط‌هایی به ذهن متبادر گردد. ثانیاً،

مقدمتاً می‌دانیم که برای صدور معلول از علت خویش لازم است که معلول به حد وجوب برسد تا علت آن را ایجاد نماید و الا مادامی که در حد امکان باشد از علت صادر نخواهد شد. حال اگر از «الف» که علت است و از حیثیتی از آن که سبب صدور «ب» است «ج» صادر شود، پس در حقیقت از حیثیت صدور «ب»، «لاب» صادر شده است که همان «ج» است، پس صدور «ب» از همان حیثیت واجب نخواهد بود. بنابراین از علتی که بسیط بوده و حیثیت‌هایی در آن وجود ندارد تنها یک معلول صادر خواهد شد^۳ (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/ ۲۰۷).

استدلال سوم

شیخ‌الرئیس در نامه‌ای که بهمنیار به او نوشته و از وی درخواست استدلال بر این قاعده را نموده این چنین استدلال می‌کند: اگر دو معلول «الف» و «ب» از یک علت صادر شود، آنگاه معنای صدور «الف»، عدم صدور «لا الف» یعنی عدم صدور «ب» است و اگر از همین علت «ب» نیز صادر شود، آنگاه هم «ب» و هم «عدم ب» از این علت واحد صادر شده است که معنای آن صدور نقیضین از یک علت است (همان: ۲/ ۲۰۶؛ ۷/ ۲۰۴).

استدلال صدرالمتألهین بر قاعده الواحد

ملاصدرا نیز قاعده الواحد را پذیرفته است و استدلال‌های اقامه شده بر آن را تمام می‌داند.^۴ وی استدلال‌های پیشین را بر این قاعده نقل کرده و اهتمام اصلی خویش را بر پاسخگویی به اشکالات بر این استدلال‌ها صرف کرده است. او در بحث علت و معلول، استدلال نخست ابن‌سینا را که از تباین در مفهوم کمک گرفته پذیرفته و می‌گوید: علت بسیط اگر حقیقتاً بسیط باشد نمی‌توان آن را به دو جزء ذات و علت تقسیم نمود بلکه علیت آن عین ذات اوست و نه اینکه علیت صفتی زاید یا

ایشان از سنخیت میان علت و معلول کمک نگرفته، در حالی که برخی بر فیلسوفان بر این نکته تأکید کرده‌اند. ثالثاً، ایشان بر هر دو سوی قاعده استدلال کرده است؛ یعنی از سویی بر محال بودن صدور کثیر از واحد و از سوی دیگر بر استحاله صدور واحد از کثیر استدلال کرده است. رابعاً، بر انحصار قاعده در واحد شخصی تأکید کرده و در غیر آن، قاعده را جاری نمی‌داند. به این ترتیب در سوی نخست این قاعده که استحاله صدور کثیر از واحد است، سه استدلال از محقق اصفهانی بیان شده است و البته باید توجه داشت که ایشان در عبارتی کوتاه و موجز به این استدلال‌ها اشاره کرده و در سوی دوم قاعده یعنی استحاله صدور واحد از کثیر نیز می‌توان دو استدلال را از کلام ایشان بیرون کشید. در ذیل در بخش نخست سه استدلال بر استحاله صدور کثیر از واحد و در بخش دوم نیز سه استدلال استحاله صدور واحد از کثیر بیان خواهد شد.

۱. ادله استحاله صدور کثیر از واحد

سوی نخست این قاعده محال بودن صدور کثیر از واحد است که علاوه بر براهین گذشته، براهین دیگری نیز بر آن اقامه شده است. این براهین در سه دسته قابل ارائه‌اند که عبارتند از:

۱-۱. استدلال اول با تکیه بر وجوب بالغیر

استدلال نخست محقق اصفهانی بر پایه وجوب بالغیر است وجوب بالغیر ضرورت وجود معلول نسبت به وجود علت است؛ به این معنا که در نسبت وجود معلول با وجود علت اگر علت وجود داشته باشد ضرورتاً معلول آن نیز موجود خواهد بود. استدلال ایشان چنین است:

۱- هر معلولی در مرتبه علت خویش تعیین دارد؛ یعنی هر معلولی پیش از ایجاد شدن توسط علت، نوعی اختصاص یافته است، به گونه‌ای که علت،

حتماً او را ایجاد خواهد کرد و موجودات ممکن دیگری را که در رتبه او هستند ایجاد نخواهد کرد. دلیل این اختصاص این است که اگر معلول در مرتبه علت خویش تعیین نداشته باشد، صدور معلول خاص از علت و عدم صدور معلول‌های دیگری از این علت، ترجیح بلامرجح خواهد بود که امری محال است و همواره این سؤال باقی خواهد ماند که چرا علت، سبب ایجاد «الف» گردیده و سبب ایجاد «ب» نگردیده است؟ اختصاص یافتن «الف» به وجود و عدم بهره‌مندی «ب» از وجود یا بدون سبب مشخصی بوده است، یعنی بدون امر خاصی «الف» ایجاد گردیده و «ب» بی‌بهره از وجود گشته است یا اختصاص «الف» به ایجاد شدن و عدم اختصاص «ب» به ایجاد شدن، مستند به علتی بوده است. احتمال نخست مستلزم وجود معلول بدون علت است که محال است، بنابراین احتمال دوم پذیرفتنی است که اختصاص یک موجود به ایجاد شدن، معلول علت خاصی است. پس باید پذیرفت که معلول خاصی مانند «الف»، در مرتبه علت خویش تعیین یافته و اختصاص به معلول خاص، در ذات علت وجود دارد به این دلیل که تنها سبب برای صدور معلول، علت است و وصف علیت، ذاتی علت است نه اینکه ذات علت برای بودن نیازمند به وصفی عارضی باشد که در این صورت دیگر علت، سبب صدور معلول نبوده بلکه به همراه وصف خاص عارض بر آن علت است و این خلاف فرض است. به همین جهت معلول خاص از علت خاص صادر می‌گردد. حال اگر دو معلول یا بیشتر، از علت واحد شخصی صادر شوند (صدور کثیر از واحد) بدین معناست که دو وجوب در ناحیه علت یافت شده و دو معلول در مرتبه علت تعیین یافته‌اند که معنای آن کثرت در علت است، در حالی که علت بنا بر فرض از همه جهات واحد می‌باشد و لازمه چنین امری این است که موجودی که از هر

می‌دهد (همان: ۱ / ۳۳۰). محقق اصفهانی این‌گونه استدلال می‌کند که اگر واحد، علت برای کثیر باشد، معنایش این است که موجود واحد با چندین معلول دارای ارتباط وجودی باشد، به‌گونه‌ای که چندین موجود، عین ارتباط به آن باشند و از آنجا که این ارتباط، ذاتی معلول است، پس چندین موجود در ذات خویش، عین ربط به یک موجودند و اگر عین ربط به یک موجود باشند، طبعاً اطراف این ربط (یعنی مرتبط‌الیه) نیز باید متعدد بوده یا لاقفل حیثیات مختلفی در او تحقق یابد که هر یک از آنها طرف یکی از معلول‌ها باشد، در حالی که فرض است که علت (که طرف چندین ربط است) واحد است، یعنی در عین اینکه ذات علت واحد است متعدد نیز می‌باشد و این مخالف فرض (وحدت علت) خواهد بود (همان: ۲ / ۲۶۷).

۳-۱. استدلال سوم با تکیه بر امکان ماهوی

محقق اصفهانی استدلال خویش بر قاعده را بر پایه امکان ماهوی نیز نتیجه‌بخش می‌داند. امکان ماهوی به معنای سلب ضرورت وجود و عدم از ماهیت شیء یا همان مساوی بودن ماهیت نسبت به وجود و عدم است که وصف هر ماهیتی است، زیرا ماهیت، نسبت به وجود و عدم مساوی بوده و هیچ یک از این دو در ذات ماهیت نهفته نیست، بلکه علت است که آن را ایجاد کرده یا عدم علت است که سبب نیستی یک ماهیت می‌گردد و روشن است که این معنای امکان با معنای قبلی (امکان وجودی) متفاوت است.

استدلال محقق اصفهانی چنین است: اگر معلول‌های متعدد از علت واحد صادر شوند و هر یک از آنها ممکن‌الوجود باشند معنای امکان ماهوی در آنها این است که وجودی که از سوی علت به آنها افزوده می‌شود ضرورتی برای آنها

جهت واحد است متعدد باشد که مخالف فرض نخستین است (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۲ / ۲۶۷).

شبیبه به این استدلال را می‌توان در کلام ملاصدرا نیز مشاهده نمود که آن را به ابن‌سینا نسبت داده است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷ / ۲۰۷). مفاد این دلیل چنین است که اگر از علت واحد بسیط دو معلول «الف» و «ب» صادر شود و از آنجا که معلول می‌باید به حد وجوب برسد تا موجود شود، بنابراین هر یک از این دو معلول دارای وجوب مختص به خود می‌باشند، زیرا محال است که دو معلول در یک وجوب با یکدیگر شریک باشند، حال اگر علت بسیط هم مصدر «ب» با وجوب مختص به آن و هم مصدر «الف» که «لاب» است با وجوب مختص به آن باشد پس در شیء واحد هم وجوب «ب» است و هم وجوب «لاب» و این یعنی علت با هر دو طرف نقیضین ضرورت داشته باشد که این محال است.

تفاوت میان این دو استدلال روشن است: محقق اصفهانی صدور «الف» و صدور «ب» را از یک علت واحد، سبب ایجاد کثرت در ذات آن علت می‌داند و به لزوم تالی فاسد «صدور دو نقیض از یک علت» تمسک نکرده است و در هر صورت استدلال محقق اصفهانی نیز تمام است.

۲-۱. استدلال دوم با تکیه بر امکان وجودی

محقق اصفهانی راه دیگری را برای اثبات قاعده الواحد پیش گرفته که در آن از امکان وجودی بهره برده است. مقصود از امکان وجودی همان عین‌الربط بودن معلول نسبت به علت و فقر ذاتی آن است. بر اساس آنچه ملاصدرا در رابطه میان علت و معلول تصویر کرده است، وجود معلول نسبت به علت، وجود رابط است و معلول، استقلالی در وجود نداشته و قائم به علت بوده و این نیازمندی به علت، حقیقت او را تشکیل

ایجاد شیء کافی نبوده، پس استقلال در تأثیر ندارند و این مخالف فرض نخستین است. اما اگر هم هر یک از این دو به تنهایی علت نبوده و بلکه جامع میان آن دو علت باشد، پس معلول به یک علت که همان جامع است وابسته است و این دو علت برای او نیستند، در حالی که فرض شد علت می باشند (همانجا).

۲-۲. استدلال دوم

اگر موجود واحد شخصی از دو علت صادر شود از آنجا که معلول حتماً از سوی علت خویش به حد وجوب رسیده و سپس موجود شده است، پس لازمه اش تحقق دو وجوب در ذات معلول است، پس شیء واحد، دو شیء خواهد بود که این نیز خلف فرض است (همانجا).

توضیح اینکه هر موجود دارای دو وجوب می باشد (میرداماد، ۱۳۶۷: ۶۰): یک وجوب نخستین که مستند به علت است و علت سبب ایجاد معلول است، زیرا علت است که شیء را به سرحد وجوب رسانده و سپس موجود می کند، علاوه بر این هنگامی که شیء موجود گردید به وجوب دیگری متصف می گردد که وجوب لاحق است. این دو وجوب هر دو وصف برای موجود است؛ یعنی وجودی که به حد ضرورت رسیده است، وصفی به اسم وجوب می یابد. اکنون وجوب سابق که از سوی علت آمده است وجوب منسوب به علت است و اگر شیء واحد دارای دو علت باشد، باید دو وجوب سابق نیز برای او فرض گردد، زیرا هر علتی، مقتضی وجوب معلول خویش است و از آنجا که وجوب، وصف وجود شیء است با تعدد وجوب، تعدد در وجود نیز شکل می گیرد، پس معلولی واحد به اسم «ج» دارای دو وجوب است، وجوبی که از ناحیه «الف» که علت نخستین اوست آمده است و وجوبی از ناحیه «ب» که علت دومین او می باشد و

نداشته است، بلکه ماهیت آن معلول نسبت به وجود ضرورتی نداشته است و سلب «ضرورت وجود» درباره آن صادق است. معلول دوم نیز چنین بوده و وجود برآمده از ناحیه علت برای او ضرورت نداشته، یعنی درباره او نیز سلب «ضرورت وجود» صادق است و از آنجا که سلب هر ضرورت وجود به خود آن وجود اختصاص دارد، یعنی سلب ضرورت وجود «الف» با وجود «الف» و سلب ضرورت وجود «ب» با وجود «ب» مرتبط است و مسلماً سلب ضرورت وجود «الف» با سلب ضرورت وجود «ب» متفاوت است، پس لازمه سلب های متعدد، وجودهای متعدد است. از سوی دیگر «وجود معلول» با «ایجاد علت» متحد بوده و تغایر آن دو اعتباری است. بنابراین دو وجود متعدد در ناحیه معلول نیازمند دو ایجاد است و دو ایجاد در ذات علت برآمده از دو وجود یا دو حیثیت ذاتی خواهد بود. پس علتی که واحد است باید به نوعی کثرت در ذات خویش دچار شود (همان: ۲/ ۲۶۷).

۲. ادله استحاله صدور معلول واحد از علل متعدد

گفته شد که استدلال بر قاعده از الواحد از هر دو سوی آن مورد توجه محقق اصفهانی بوده است. در این بخش استدلال بر سوی دوم یعنی استحاله صدور یک معلول از علت های متعدد ارائه می گردد:

۲-۱. استدلال اول

محقق اصفهانی در این دلیل از راه بررسی چگونگی تأثیر دو علت در یک معلول وارد شده و به مسئله استقلال علت ها در ایجاد معلول توجه کرده است. بنابر این دلیل، اگر شیء واحد دارای دو علت تامه باشد، هر یک از این دو علت به اقتضای تامه بودن خویش به صورت مستقل در معلول خویش اثر می گذارند و از آنجا که هر دو، علت یک معلولند، پس هر کدام به تنهایی برای

همین جهت معلولی که از این موجود صادر می‌شود باید امری واحد باشد. در جانب معلول نیز مسئله به همین صورت است. معلولیت امری جدای از ذات معلول نیست، به این معنا که وصف معلولیت حال بر ذات علت شده باشد، بلکه معلول بودن عین ذات معلول است. از این رو دو معلول نمی‌توانند دو وجوب داشته باشند و هر دو وجوب با علت واحد مرتبط باشد، زیرا در این صورت، واحد نیز واحد حقیقی نبوده و بلکه دارای ترکیب است، در حالی که این خلف در واحد بودن آن است. به همین جهت، صدور واحد از غیر واحد، محال است (همان: ۵۵).

مقایسه دیدگاه محقق اصفهانی و صدرالمتألهین در استدلال بر قاعده الواحد

با وجود اینکه محقق اصفهانی را باید از پیروان حکمت متعالیه دانست اما این امر سبب نشده تا وی به دنبال ارائه براهین جدید یا پاسخگویی به اشکالات مطرح شده یا نوآوری در بحث‌های فلسفی نباشد. در این مورد نیز ایشان با پذیرش قاعده الواحد در واحد شخصی، در اثبات آن کوشیده است. با مقایسه تلاش این دو فیلسوف بزرگ می‌توان این نکات را یافت:

الف) محقق اصفهانی در استدلال خویش از مسئله تعدد مفاهیم کمک نگرفته است، آن‌گونه که در تقریر سخن ابن‌سینا بیان گردید، بلکه به سراغ اموری همچون وجوب و امکان که از مواد ثلاث و از معقولات ثانی فلسفی هستند رفته است. وجود و امکان از معقولات ثانی فلسفی است که حقایق خارجی به آنها متصف می‌شوند و به تعبیری ظرف اتصاف آنها در خارج است. استفاده از این مفاهیم خصوصاً امکان وجودی که معنایی دقیق است بر اعتبار این استدلال‌ها خواهد افزود، اما استفاده از مواد ثلاث در استدلال ملاصدرا به چشم نمی‌خورد

از آنجا که وجوب وصف وجود است، پس در یک معلول دو وجوب یافت می‌شود که هر کدام موصوف یک وجوب می‌باشند و این بدان معناست که یک شیء واحد دارای دو وجوب باشد که مخالف فرض نخستین است که آن را واحد فرض نمود. به این ترتیب صدور یک معلول از دو علت ناممکن است.

۳-۲. استدلال سوم

با کمک از امکان وجودی و عین‌الربط بودن معلول نسبت به علت می‌توان استدلال دیگری را سامان داد: اگر معلول واحد از چندین علت صادر شود، از آنجا که معلول عین ربط به علت است، پس شیء واحد در عین وحدت، با همه علل خود ارتباط ذاتی داشته و عین‌الربط به هر یک از آنهاست و از آنجا که هر ارتباطی نیازمند به طرف است، پس در معلول واحد، جهات متعددی است که هر یک از این جهات، عین ربط به علت خاصی می‌باشد. بنابراین در ذات معلول واحد، ربط‌های متعدد تحقق یافته است و این، با وحدت معلول ناسازگار است (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۲/۲۶۷).

نکته قابل توجه اینکه محقق اصفهانی برخی از این ادله را در ضمن چندین بیت آورده است:

والاحدیّ الذات لیس یقتضی	تکثراً بالذات بل بالعرض
اذ ذاته حیثیة العلیة	فلم یجز تعدد الحیثیة
لذاک لا یصدر الّا الواحد	عن واحدٍ والعقل نعم الشاهد
کذلک المعلول بالذات فلا	یقبل علیّین عند العقلا
فإنّ معلولیة المعلول	حیثیة الذات بلا حلول
و لا وجوبان لواحدٍ لما	فیه من الخلف علی ما علما
فغیر معقولٍ صدور الواحد	عن غیر واحدٍ بقولٍ واحد

(اصفهانی، ۱۳۷۸: ۴۰)

در این ابیات چنین توضیح داده شده که ذاتی که واحد است هیچ‌گونه تکثر ذاتی و عرضی را نمی‌پذیرد، زیرا علیت این ذات با خود ذات یکی است و وحدت دارد. به همین جهت نمی‌توان این شیء را به دو حیثیت ذات و علت تقسیم نمود که در این صورت امری دارای تعدد خواهد شد. به

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه مطرح شد می‌توان نتیجه گرفت که اولاً، محقق اصفهانی قاعده الواحد را پذیرفته و در اثبات آن کوشیده است. ثانیاً، ایشان با صرف نظر از برهین معمول در این باب، به ارائه ادله دیگری پرداخته است. ثالثاً، این ادله با کمک از اموری همچون وجوب بالغير و امکان ماهوی و امکان وجودی چنین اثبات می‌کنند که هر گونه کثرت در ناحیه علت یا معلول به کثرت در طرف دیگر می‌انجامد و تعدد حیثیات و اعتبارات نیز راهگشای مشکل فوق نیست. بنابراین وجوب بالغير در سوی معلول خواستار یک ایجاب از سوی علت است. از امکان ماهوی و وجودی نیز می‌توان به همین ترتیب برای اثبات قاعده فوق بهره برد. رابعاً، به نظر می‌رسد محقق اصفهانی در اقامه این برهین فلسفی توفیق یافته و با استفاده از مفاهیم فوق توانسته ادله‌ای را به نفع قاعده الواحد تبیین نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای نمونه، آخوند خراسانی (۱۴۱۷: ۸، ۱۴۱، ۲۰۱) در مواردی به این قاعده تمسک نموده که محقق اصفهانی آن را ناتمام می‌داند.

۲. مفهوم أن علة ما بحیث یجب عنها (أ) غیر مفهوم أن علة ما بحیث یجب عنها (ب) و إذا کان الواحد یجب عنه شیئان - فمن حیثین مختلفتی المفهوم مختلفتی الحقیقة - فإما أن یكونا من مقوماته - أو من لوازمه أو بالتفریق - فإن فرصتا من لوازمه عاد الطلب جذعا - فتنتهی هی إلى حیثین من مقومات العلة مختلفین - إما للماهیة و إما لأنه موجود و إما بالتفریق - فکل ما یلزم عنه اثنان معا لیس أحدهما بتوسط الآخر - فهو منقسم الحقیقة (طوسی، ۱۳۷۵: ۳/ ۱۲۲).

۳. اصل استدلال در تعلیقات این گونه است: «الشیء من حیث یصدر عنه فعل ما - هو غیره من حیث یصدر عنه فعل آخر؛ فیکون الحیثان مختلفین و الجهتان مختلفتین، فإذا کان الشیء البسیط من حیث یصدر عنه هذا الفعل یصدر عنه غیره و یکون من حیث یصدر عنه هذا الفعل إذ هو غیره من حیث یصدر عنه ذلك الفعل الغیر، فإذن یصدر عن البسیط فعل واحد، و لهذا یقول فی الأول إنه لا یصدر عنه إلا فعل واحد

و حتی اگر عباراتی مختصر در این باره بتوان یافت لکن به این صورت و به عنوان یک حد وسط برای اثبات مسئله فوق، وجود ندارد.

(ب) محقق اصفهانی در استدلال خویش از سنخیت میان علت و معلول کمک نگرفته است، در حالی که برخی فیلسوفان بر سنخیت میان علت و معلول تأکید داشته و آن را دلیلی بر قاعده الواحد می‌دانند. به این ترتیب که علت واحد با معلول واحد مسانخ است و معلول دارای کثرت امری نامتناسخ با علت واحد است. به همین جهت معلول علت واحد خود نیز باید واحد باشد.

(ج) نکته سوم اینکه محقق اصفهانی بر هر دو سوی قاعده یعنی هم بر محال بودن صدور کثیر از واحد و هم بر استحاله صدور واحد از کثیر استدلال کرده است. این در حالی است که تلاش اصلی فیلسوفان و از جمله ملاصدرا بر اثبات صدور واحد از واحد یعنی عدم صدور کثیر از واحد بوده است و نسبت به سوی دیگر، یعنی صدور واحد از کثیر، توجه چندانی وجود نداشته است.

(د) می‌توان گفت که محقق اصفهانی بدون اینکه وارد مشکلات استدلالات گذشتگان و پاسخ به آنها شود و بدون اینکه به آنها اکتفا نماید خود به دنبال ارائه استدلال مستقل بر قاعده الواحد برآمده است، اما به نظر می‌رسد ملاصدرا تلاش اصلی خود را بر اصلاح استدلال گذشتگان و به خصوص پاسخ به اشکالات وارده بر آن نهاده است و به این ترتیب سخن از استدلال تازه‌ای به میان نیاورده است.

البته انتقادی که به محقق اصفهانی می‌توان داشت عدم توجه به این مسئله به صورت مستقل و عدم شرح و بسط این مسئله به صورت یک مسئله مستقل است که با توجه به نبوغ فلسفی این اندیشمند سترگ، احتمالاً امروز مطالب عمیقتر بیشتری در دسترس ما بود.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیها. شرح و ترجمه حسن ملکشاهی. تهران: سروش.
- _____ (۱۴۰۴ق). التعليقات. تحقیق عبدالرحمن بدوی. بیروت: مكتبة الاعلام الاسلامی.
- اصفهانى، محمدحسین (۱۳۷۸ق). تحفة الحکیم. نجف: بی‌نا.
- _____ (۱۴۱۴ق). نهاية الدراية فى شرح الكفاية. قم: آل البيت (ع).
- خراسانى، محمدکاظم (۱۴۱۷ق). كفاية الاصول. قم: آل البيت.
- شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۸۰). شرح حکمت اشراق. تهران: دانشگاه تهران.
- رازى، فخرالدین (۱۴۱۱ق). المباحث المشرقية فى علم الالهيات والطبیعیات. قم: بيدار.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۸۲). تهافت الفلاسفه. تحقیق سلیمان دنیا. تهران: شمس تبریزی.
- طباطبایى، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). نهاية الحکمة. قم: جامعه مدرسین.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵). شرح الاشارات و التنبیها. قم: نشر البلاغه.
- _____ (۱۳۸۳). اجوبة المسائل النصيرية. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية فى المناهج السلوكية. تصحيح و تعليق جلال‌الدین آشتیانی. مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فى الأسفار الأربعة العقلية. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (بی‌تا). الحاشیة على الهیات الشفاء. قم: بيدار.
- میرداماد، محمدباقر (۱۳۶۷). قبسات. به اهتمام مهدی محقق، سیدعلی موسوی بهبهانی، توشیهیکو ایزوتسو و ابراهیم دیباجی. تهران: دانشگاه تهران.

- بسیط و هو اللازم للأول إذ لا ترکیب هناك و لاحتیان مختلفان» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۷).
۴. البته ملاصدرا نیز بر این مسئله تأکید کرده است که قاعده در واحد شخصی جاری می‌گردد نه واحد نوعی (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/ ۲۱۰، ۲۱۲). در اینجا روی سخن با اصولیونی است که بی‌توجه به این نکته، از این قاعده در واحد نوعی نیز استفاده کرده‌اند.
۵. عبارت وی چنین است: «لا یخفى عليك أن قاعدة عدم صدور الكثير عن الواحد و عدم صدور الواحد عن الكثير مختصة بالواحد الشخصي، لا الواحد النوعي، كما يقتضيه برهانها في الطرفين، فإن تعین كل معلول في مرتبة ذات علته؛ لئلا يلزم التخصص بلا مخصص، و كون الخصوصية الموجبة لتعینه ذاتیة للعلّة؛ إذ الكلام في العلة بالذات، و لزوم الخلف من تعین معلولين في مرتبة ذات علّة واحدة من جميع الجهات؛ للزوم خصوصیتین فیها، لاربط له بعدم صدور الكثير عن الواحد النوعي. كما أن كل ممكن ليس له إلا وجود واحد و وجوب واحد - فهو يقتضي أن لا يكون له وجوبان في مرتبة ذات علّتين - مورده صدور الواحد الشخصي عن علّتين شخصیتین. و کذا كون استقلال كل من العلّتين في التأثير مع دخل كل من الخصوصیتین في وجود شيء واحد موجبا لعدم علیّة كل منهما مستقلاً، و عدم دخل الخصوصیتین موجبا لكون الجامع علّة، لاربط له أيضا باستناد الواحد النوعي إلى المتعدّد، بل مفاد کلاً البرهانین عدم صدور الواحد الشخصي عن الكثير و عدم صدور الكثير بالشخص عن الواحد الحقيقي» و در تعلیقه کتاب آورده‌اند: «إذ الوجوب السابق - و الضرورة السابقة - بتعینه في مرتبة ذات العلة، و تعدّد التعین في مرتبة ذات العلّتين معناه تعدّد الواحد الشخصي، و هو خلف محال، كما أن تعدّد الإمكان الوجودي عبارة عن تعدّد الارتباط الذاتي، و هو مساوق لتعدّد الواحد الشخصي، و کذا الإمكان الماهوي، فإن سلب ضرورة الوجود بديل ضرورة الوجود، و مع وحدة الوجوب و الوجود يستحيل تعدّد بديلها. فافهم و استقم» (اصفهانى، ۱۴۱۴: ۲/ ۶۶).